

مد جدید نویسندگی*

علی دشتی

در شمارهٔ اخیر مجلهٔ مهر مقاله‌ای به قلم دوست فاضلم آقای اقبال آشتیانی خواندم و تعجب کردم.

نمی‌دانم کلمهٔ مد در فارسی زمان بیهقی یا فارسی قبل از فتح عرب چه بوده، از این رو اجازه می‌خواهم کلمهٔ مزبور را در اینجا به همین معنی مصطلح امروزی استعمال کنم. هر محیطی مدی دارد و این مد هم البته عوض می‌شود. مثلاً در محیط طب وقتی ویتامین خیلی مد شده بود و تمام اغذیه را از لحاظ داشتن ویتامین A و B و غیره طبقه‌بندی می‌کردند. در محیط خوش‌لباسی گاهی شلوار گشاد و گاهی شلوار تنگ مد می‌شود. در محیط فضل و ادب هم هرچندی یک چیز متداول و رایج و مد می‌شود. مثلاً وقتی در محیط فضل و ادب ایران آوردن سجع در نثر معمول بود و به درجه‌ای مد شده بود که دیگر کسی متوجه معنی نبود و برای خاطر سجع اگر از مطلب هم فرسنگها دور می‌شدند ملوم نبودند.

اوایل مشروطیت که ساده‌نویسی معمول گردید استعمال کلمات اجنبی خیلی مد شد و مخصوصاً ترکیبات و تعبیرات کاملاً فرنگی متداول گردید. اخیراً

*. مجلهٔ مهر، شمارهٔ ۷، سال اول، آذرماه ۱۳۱۲، صص ۴۸۱ تا ۴۹۰.

این عمل عکس‌العملی پیدا کرده و فضلا و ادباء علاوه بر اینکه از تعبیرات شبیه به تعبیرات خارجی اجتناب می‌کنند کم‌کم هوس تقهقر^{۱)} در آنها پیدا شده است و میل به اقتباس سبک انشاء خیلی قدیم که خیال می‌کنند عاری از نفوذ اجنبی است نمودند. متأسفانه این میل رفته‌رفته به حدی در آنها شدید شد و این تقلید به درجه‌ای مد‌گردید که بعضی از نویسندگان فاضل که نگارش آنها را می‌شد ضرب‌المثل عدوبت بیان و سلاست و سادگی قرار داد با زحمت زیاد سعی کردند انشاء خود را معقد و پیچیده نمایند، و حال آنها عیناً شبیه تمام آن کسانی است که آسایش و صحت خود را فدای مد می‌کردند و می‌کنند. سیاهان افریقا گوش و بینی خود را برای آویزان کردن حلقه سوراخ می‌کنند، زنان فرنگی وقتی برای باریک نشان دادن کمر مشقت کمربندهای سخت را متحمل می‌شدند و امروز پای یک خانم شیکی بدون میخچه نیست، پهلوانان و داش‌های ما هم بازوهای خود را با خال نقاشی می‌کردند.

وقتی پیروی از قدیم و کهنه‌پرستی ادبی اینقدر مد شود که حتی ساده‌نویسی یک نحو جلالت و مغلونویسی یک نوع وقار و متانت و وزن و به اصطلاح خودمان شترمآبی باشد البته انسان تعجب می‌کند شخص فاضلی مانند آقای اقبال آشتیانی بیم و هراس را به یک سوی نهاده و حقایقی چند برخلاف ادباء متین و موقر بنویسد.

بعد از این مقدمه چند سطری در اصل موضوع بنویسم:

فارسی سره و فارسی بیهقی

چون دو دسته هستند آنهایی که فارسی امروزی را زیر پای هوسناک خود

۱. التقهقر: به عقب برگشتن (فرهنگ خلیلی).

انداخته و لگدمال می‌کنند خوب است به هریک جدا جدا بپردازیم زیرا این دو دسته هردو ازهم متمایز و هرکدام محرک جداگانه و مقصد جداگانه دارند. فارسی سره‌نویسان خیال می‌کنند وجود الفاظ عربی در زبان فارسی مخالف شئون ملی ایران است و اگر روزی این کلمات را بیرون بریزیم قومیت ایران تشدید شده و استقلال او محکم‌تر می‌شود!

بیهقیون خیال می‌کنند کلمات فارسی و تعبیرات فارسی را خداوند از آسمان نازل کرده و یا اینکه مثل فورمولهای ریاضی بداهت عقل آن را ایجاد کرده است. پس تخطی از آن یا گناه کبیره است و یا برخلاف منطق و عقل رفتار کردن است و چون وسیله‌ای ندارند که بفهمند آن کلمات و تعبیرات فارسی که خدا از آسمان نازل کرده و یا بداهت عقل بدان حکم نموده است کجاست که از آن پیروی کنند و نثری دورتر از زمان حاضر جز تاریخ بیهقی و یا مثلاً سفرنامه ناصرخسرو علوی ندارند می‌گویند پس اگر فارسی صحیح هست آن است.

علاوه بر این مگر فراموش کرده‌اید که فارسی امروزه را چون همه‌کس می‌فهمد مبتذل است. آدم عالم و فاضل باید طوری حرف بزند که همه‌کس نفهمد و بنابراین باید سعی کرد اولاً کلماتی ثانیاً تعبیراتی پیدا کرد که دور از فهم عمومی و غیرمصطلح امروزی باشد تا انسان قدری متین‌تر و موقرتر جلوه کند. اما به عقیده من، اجازه بدهید صریحاً عرض کنم که هردو این دسته در اشتباه هستند. علاوه بر اینکه فایده‌ای بر رویه آنها مترتب نیست عملی هم نیست.

اما فارسی خالص

به عقیده من این یک نوع مالیخولیایی است که گریبان‌گیر غالب جوانهایی می‌شود که تازه چشم به دنیا گشوده و یک نوع روح وطن در آنها هست. من

خود به خاطر دارم در ایام صباوت با سه چهار نفر از دوستان همسر و همسال خود همین آرزو را در سر داشتیم و هرکدام برهان جامع یا شمس اللغات را بیهوده ورق می‌زدیم که کلماتی که محل احتیاج است و بتواند جانشین کلمات عربی شود پیدا کرده و به همدیگر بدهیم و سعی کنیم فارسی خالص و بدون عربی بنویسیم.

این خیال غالباً از این ناشی می‌شود که انسان خیال می‌کند جامعه قومیت ملتی زبان آنهاست. علاوه بر این وجود لغات عربی نشان فتح قادسیه و نهاوند است و شئون ملی انسان را توهین می‌کند. در صورتی که زبان فقط یکی از جهات جامعه قوی به‌شمار می‌رود و از زبان مهمتر طرز فکر و طرز اخلاق و بالتیجه یک توده آداب و عادات مشترک و پس از آن سوابق تاریخی و جغرافیایی است که افراد ملتی را به هم مربوط می‌کند. شواهد این قضیه خیلی زیاد است: بلجیک و فرانسه، انگلیس و اتازونی، سویس، اسپانی و ممالک امریکای جنوبی، از همه اینها بهتر آذربایجانی ترک‌زبان و شیرازی فارسی‌زبان است. آیا یک نفر آذربایجانی هست که با ماوراءالنهر و دشت قبچاق تفاهم عقلی و روحی داشته باشد؟

مطلب دیگری که آقایان اشتباه کرده‌اند این است که خیال می‌کنند زبان ساده و سالم و غیر مخلوط در دنیا وجود دارد. بلی وجود دارد ولی منحصر به بعضی طوایف وحشی است که اختلاط و آمیزشی نکرده‌اند و زبان آنها خیلی ساده و مختصر و محدود است والا السنه ملل متمدنه در نتیجه مهاجرتها و معاشرت‌ها و فتوحات با یکدیگر مخلوط شده و در تمام السنه لغات اجنبی فراوان است. من تصور نمی‌کنم صدی بیست کلماتی که در زبان فرانسه امروز

معمول است مخصوص گل‌های قدیم و قبل از فتح روم باشد. اشتباه دیگر آقایان این است که این را عنوان وطن پرستی می‌دانند. در صورتی که وطن پرستی اینها نیست و بلکه اگر بخواهیم وطن پرستی را به معنی حقیقی خود تعبیر کنیم این رویه مخالف آن است. وطن پرستی حقیقی این است که انسان سعی کند وطن او از هر حیث به طرف کمال و ارتقا برود، از جمله شوون یک ملت یا یک مملکت زبان آن کشور و آن ملت است. زبان ملتی چه وقت نسبتاً کامل است؟

البته وقتی که آن زبان از حیث افهام معنی کامل باشد یعنی برای کلیه مفاهیم و مصادیق موجوده عصر خود لغت داشته باشد. علاوه بر آن زبان وقتی بزرگ است که در آن زبان افکار خوب و بزرگ و معلومات عالی و وسیع باشد. زبان فعلی ما خیلی ناقص است یعنی اولاً به قدر کافی لغات مفرده برای مفاهیم و مصادیق موجوده عصر حاضر نداریم، ثانیاً فلسفه و علوم و صنایع مختلفه به طور کافی و وافی به این زبان نوشته نشده.

حال اگر آمدیم این زبان را ول کردیم یعنی به کلی لغات عربی را ازان بیرون کردیم آیا زبان ناقص تر نخواهد شد؟

ما امروز یک قسمت زیادی از افکار خود را به وسیله کلمات عربی که جزو این زبان است بیان می‌کنیم. اگر این لغات را ریختیم بیرون بدیهی است که مفردات ما خیلی کمتر خواهد شد. می‌دانم شما خواهید گفت که به جای این لغات عربی بیرون ریخته ما لغات فارسی داریم ولی اینجا یک اشتباه بزرگ می‌فرمائید و آن این است که به جای همه آنها لغات نداریم زیرا تمدن ایران بعد از فتح عرب چنان درهم پیچیده شد که تمام گذشته از خاطر ملت محو شد. زیرا

اگر بخواهید برای تمام افکار و مفاهیم و مصادیق آن‌روزی کلمات آن‌روزی را داشته باشید اقلماً باید پانصد جلد کتاب از فلسفه و اخلاق و علوم و شرایع و فنون مختلفه آن عصر را در دست داشته باشید که بدانید مثلاً لگن خاصره را در آن زمان چه می‌گفته‌اند و مثل افلاطونی را چه‌طور تعبیر می‌کرده‌اند.

چگونه ممکن است به‌جای یک زبان زنده‌ای را که اقلماً ده یازده قرن مردم به آن زبان نوشته‌اند و خوانده‌اند و حرف زده‌اند و فکر کرده‌اند و دوست داشته‌اند و شعر گفته‌اند ول کرد و یک زبان مرده‌ای که پنج جلد کتاب مختلف ندارد به‌جای آن گذاشت. آیا خود این رفتن از کمال به طرف نقص نیست؟

به خاطر دارم کارلیل نویسنده بزرگ انگلیسی در یکی از نگارش‌های خود که مابین شاکسپیر و هندوستان از لحاظ فایده وجود هر یک از آنها برای عظمت و بقای انگلستان مقایسه کرده بود نوشته بود اگر امر دایر شود که هندوستان از انگلیس متزع شود یا شاکسپیر ما ترجیح می‌دهیم که شاکسپیر از آن ما باشد و هندوستان از آن دیگران.

این سخن به نظر من گزاف نیست. قوام ملیت قومی همانا متفکرین و فلاسفه و نویسندگان و شعرای آن هستند. زبانی که اشعار سعدی و فردوسی و افکار خیام و حافظ و مولوی بدان سروده شده است بیشتر از هر ثروتی حافظ و نگهبان حیات اجتماعی و افتخارات زندگانی آن ملت است. چه حماقتی دامنگیر ما شده است که ده قرن ادبیات درخشان خود را دور بیندازیم؟

بدبختانه از عناصر مدنیت در این ده قرن اخیر فقط ما ادبیات درخشانی داریم که چند نفر مالیخولیایی می‌گویند برای اینکه لغت عربی در زبان ما اجنبی است باید آنها را دور بریزیم. شما تا مغز استخوانتان نفوذ عرب سرایت کرده

است آیا فقط گناهکار اشعار زیبای حافظ است؟

در این باب من نظری دارم و آن این است که تا ممکن می‌شود و به درجه‌ای که عبارت از فهم عامه خارج نشود و نثر فارسی یک صورت نامطبوع غیرمأنوسی به خود نگیرد خیلی خوب است اگر کلماتی که هنوز متروک نشده است و گوشها بدان مأنوس است استعمال کنند که جای کلمات عربی را بگیرد. مثلاً کلمه «خانه». در تهران یک نفر دیده نمی‌شود که پشت تلفن بگوید «این خانه فلانی است» یا اینکه خیر قدری افراطی‌تر شویم کلمه «سرا» که از کلمات خیلی قشنگ است و در بسیاری از نقاط جنوب مخصوصاً در دشتستان خیلی مستعمل است چه ضرر دارد در مکالمات یا نوشتجات معمول و متداول شود و لفظ بدترکیب منزل ازین برود یا مثلاً فلان نویسنده گاهگاهی کلمه هامون و دشت را ذکر کند که معمول و متداول شود. یا اینکه کلمه خامه را آنقدر استعمال کنند که جای قلم را بگیرد.

اما اینکه یک مرتبه خل خلی بکنیم و بگوییم کلمات عربی بیرون، به نظر من ابداً دلیل معقول و منطقی ندارد، علاوه بر اینکه عملی هم نیست. فرض محال محال نیست، فرض کنیم ما توانستیم لغات فارسی برای تمام کلمات عربی متداوله امروز پیدا کردیم و تمام کتب کلاسیک خود را هم به همان زبان نوشتیم مگر ممکن است در مدت یک قرن یا دو قرن زبان جاری و تلفظ مردم را تغییر داد زیرا زبان را انسان از مادر و پدر می‌آموزد و قبل از اینکه برود به مدرسه و مدرسه بتواند با کتابهای «فارسی سره» خود آنها را به لغات فارسی آشنا کند او زبان جاری را کاملاً آموخته و فارسی سره را مثل یک زبان اجنبی خواهد آموخت.

روی هم رفته من از این طایفه سره‌نویسان چندان ترسی ندارم و یقین دارم هر کدام از آنها بعد از آنکه دو سه مقاله در روزنامه ایران باستان منتشر کردند و برای هر مقاله هم چندین روز زحمت کشیدند و بعد هم متوجه شدند که هیچ کس مقالات آنها را نخوانده است برای آنکه وقت مردم گران‌بها تر و حوصله‌شان کمتر از آن است که برای خواندن یک مقاله زحمت خواندن سه چهار مقاله همان قدری را به خود بدهند دیگر نخواهند نوشت و اگر هم از رو نروند و سماجت کنند مدیر ایران باستان به توسط مشترکین خود خواهد فهمید که خوانندگانش به گراورهای آلمانی خیلی بیشتر اهمیت می‌دهند تا به این مقالاتی که مثلاً با جمله شت دبیر فروهنده پژمان شروع شده است و از انتشار آنها خودداری خواهد کرد زیرا مدیر یک روزنامه قبل از هر چیزی یک نفر تاجر و کاسبی است که باید ذوق و سلیقه مشتریان خود را مراعات کند و الا از نان خوردن خواهد افتاد. پس از این طایفه هراسی نیست. ببینم دسته دیگر چه حرف حسابی دارند.

بیهقیون

ما خوب است اول ببینیم سخن برای چیست؟ و صحت و سقم یا خوبی و بدی آن کدام است.

از این حرف من تعجب نکنید. بعضی اوقات انسان یک امر واضح را فراموش کرده و به جستجوی مجهول می‌پردازد چون امر واضح را مبتذل و عادی دانسته و مجهول مخصوصاً از این حیث که مجهول است او را می‌فریبد و لذا ممکن است بعضی فراموش کنند که نوشتن و گفتن برای چیست. به نظر من سخن برای فهمانیدن افکار و آراء و خلاصه نشان دادن مقاصد انسان است پس

هر زبانی که بهتر بتواند افکار و آراء بشر را نشان بدهد آن زبان کاملتر است و اینکه می‌گویند فلان زبان زبان کاملی است فقط از این لحاظ است که در آن وسیلهٔ تعبیر افکار انسان به‌طور دقیقی فراهم‌تر است. بنابراین هر طرز تعبیری که بهتر مبین معنی و مقصود انسان است این طرز تعبیر کاملتر است. مثلاً اگر انسان تشنه‌اش باشد و آب بخواهد ولی به نوکرش بگوید خون من غلیظ شده یا معده‌ام التهاب پیدا کرده است خواهش دارم آن جسم سیال شفافی که از دو هیدروژن و یک اکسیژن مرکب است برای من بیاور تعبیر صحیحی از مقصود خود نکرده است زیرا اگر می‌گفت «آب بیار» نوکرش زودتر می‌فهمید و زودتر آب را می‌آورد و مقصود او زودتر حاصل می‌د.

بنابراین منشآت شبیه درهٔ نادری یا تاریخ و صاف با همهٔ زحماتی که نویسندگان آنها در آوردن سجع و ترصیع عبارت خود به شعر و امثال عربی و حدیث و قرآن کشیده‌اند و با همهٔ دردسری که به خود داده‌اند که نثر خود را پر از استعاره و کنایه و تشبیهات نمایند یک انشاء نحیفی است زیرا مقصود آنها که نقل تاریخ مغول و یا فتوحات نادری است به‌طور اکمال نشده سهل است کمتر کسی رغبت به خواندن آنها دارد.

به همین دلیل و به همین تناسب هر تعبیری که مألوف معاصرین انسان نباشد و برای فهم معانی مقصود خواننده دچار اندکی تعجب و خستگی شود غیر مستحسن است برای اینکه الفاظ و عبارات باید مثل آینه باشند که صورت مقصود را نشان بدهند نه وجود خود را.

شما وقتی در یک آینهٔ خوب خود را نگاه می‌کنید، آیا هیچ ملتفت آینه هستید؟ بدیهی است نه؛ زیرا مقصودتان این بوده است که خود را نگاه کنید ولی

اگر آینه زرد و متموج و جیوه ریخته باشد شما به جای اینکه کاملاً خود را ببینید آینه را خواهید دید و البته یک همچو آینه‌ای را آینه بدی خواهید دانست. الفاظ هم باید همین‌طور باشد که به‌جای رساندن معنی به ذهن شما خود یک عایق و مانعی نباشد. تفاوت شعر خداوند زبان فارسی و رب‌النوع فصاحت و بلاغت ایرانی که همه اشعارش از این قبیل است «هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش...» با آن کسی که می‌گوید: «گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و یک چشم / بر قبضه شمشیر نشانندی دبران را» همین است.

اگر این مقدمه را قبول دارید پس باید اذعان بفرمائید به سبک بیهقی چیز نوشتن یک کار لغو و عبث و حتی می‌توان گفت نقض غرضی است برای اینکه آن سبک امروز متداول و معمول نیست. در فهمانیدن معانی مثل آینه زنگار گرفته است. انسان از خواندن عبارات به آن سبک چون مألوف با اذهان ما نیست خسته و کسل می‌شود به‌طوری که غالباً از خواندن مطالبی که به آن انشاء نگاشته شده است صرف‌نظر می‌کند.

مگر اینکه آقایان طرفداران سبک کافر ماجرای را به جایی برسانند که بگویند این سبک مألوف‌تر از فارسی سعدی و فارسی امروزه است. البته در این صورت من حرفی ندارم و فقط به آنها عرض می‌کنم که من شخصاً کسی را نمی‌شناسم که میل داشته باشد روزنامه و کتاب و مجله خود را با آن انشاء بخواند بروند برای خود فکر خواننده بکنند.

مطلب دیگری که باید در اینجا متذکر شوم و سابقاً هم آن را نوشته‌ام این است که غلط و صحیح لغات و تعبیرات یک امر قراردادی است یعنی واقع و نفس‌الامری ندارد. دو بعلاوه سه می‌شود پنج از اول خلقت تا به حال و در تمام

ممالک دنیا با اختلاف ذوق و مشرب و دیانت همیشه دو و سه پنج می‌شده برای اینکه واقع و نفس‌الامر دارد و اگر کسی بگوید دو و سه می‌شود چهار غلط است مگر اینکه بگوید مقصود من از چهار پنج است آن وقت معلوم می‌شود یک غلط معنوی دارد. اما در مسائل معنوی این طور نیست هر کلمه و یا هر اصلی از این نقطه نظر صحیح است که اکثریت جامعه مخصوصاً اکثریت طبقه ممتاز و مهذب آن را صحیح بدانند و استعمال کنند و آن چیزی که قبولیت عامه ندارد غلط است. ما امروز به آن قطعه چوبی که در مدخل اوتاقهای خود می‌گذاریم در می‌گوییم اگر پانصد سال دیگر اخلاف ما مقصودشان از کلمه در میز تحریر باشد و تمام نفوس آن وقت ایران هم از کلمه (در) میز تحریر بفهمند آن وقت استعمال کلمه در برای میز تحریر صحیح است و برای مدخل عمارت غلط خواهد بود.

همین طور است تعبیرات، تعبیراتی که امروز متداول و معمول و رایج گردیده صحیح است و هیچ دلیل عقلی ما را ملزم نمی‌کند آن را تغییر دهیم. زبان هم مثل لباس و عادات و اخلاق و طرز فکر در تحول و انتقال است و هیچ ممکن نیست ملتی خود را مقید کند که لغات و طرز تعبیر هزار سال قبل خود را با همه محدودیت‌هایی که در آن هست استعمال کند زیرا لغات وسیله تعبیر افکار و تصورات انسان است و به طور حتم افکار و تصورات ملتی ممکن نیست در طی یک قرن به حال خود باقی بماند دیگر چه رسد به ده قرن و چون تصورات را کد نمی‌ماند طبعاً آلات و ابزار آن که لغات هستند باید مثل آنها تغییر کند و قالب آنها باشد.

تصور می‌کنم خیلی مطالب دیگر در این زمینه هست که باید بگویم ولی خستگی از یک طرف و رعایت صفحات مجله از طرف دیگر مجبورم می‌کند که

صحبت را همین جا ختم نموده اگر لازم باشد دفعه دیگر باز مزاحم اوقات خوانندگان شوم.

۸ آبان - علی دشتی